

دام جهانی شدنی ، تعرض به دمکراسی و رفاه

نوشته ی هانس پتر مارتین و هارالد شومن

ترجمه ی فریبرز جعفرپور

بخش دوم

(قسمت دوم)

فروپاشی جدید جهان

تشکیلات پر تکنیک و پر رونق شهری همچون تشکیلات شهری آتلانتا، در تمامی جهان غالب شده اند. لیکن بیشتر و بیشتر به عنوان جزایری منزوی. گر چه دنیای ثروت مجمع الجزایری متشکل از مناطق شهری شکوفا می باشد. لیکن در کشورهای در حال رشد تاکنونی نیز کوالا لامپورها برای اقتصاد جهان فراگیر چیزی جز دژهایی منزوی بیش نیستند. برعکس بخش اعظم جهان به کره ی فقرا تبدیل می گردد. کره ای غنی با شهرهای وسیع دارای فقیر آبادهای عظیم. فقیرآبادهایی که در آنها میلیاردها انسان زندگی را در تنگدستی می گذرانند. هر هفته به جمعیت این شهرها یک میلیون نفر اضافه می شود. (۳۱)

آنگونه که فرانسوا میتران رئیس جمهور پیشین فرانسه در ماه مارس ۱۹۹۵ هشدار داد: همزمان با آنکه "دیگر بی تفاوتی خجالتی ما به یک بی تفاوتی از خود راضیانه تغییر یافته است. هر گونه علاقه ی کمک به کشورهای در حال رشد از بین رفته است. به نظر می رسد که هر کشوری تنها در فکر حیاط خلوت خویش است." (۳۲) در سال بعد از مرگ این دولتمرد چند رنگ حتی خود این حیاط خلوت هم وسعتی به اندازه ی یک سوراخ یافته است.

۳۵۸ تن از میلیارددرهای جهان ثروتی برابر ثروت ۵،۲ میلیارد نفر یعنی تقریباً نصف جمعیت زمین را در تصاحب دارند. (۳۳) کمک های کشورهای صنعتی به کشورهای دنیای سوم سال به سال تقلیل می یابند. در سال ۱۹۹۴ این کمک ها در آلمان هنوز ۳۴،۰ در صد نیروی اقتصادی این کشور بود.

در سال ۱۹۹۵ مقدار آن باز هم ده درصد تقلیل یافت و به ۳۱،۰ در صد رسید. (در اطریش این کمک ها در سال ۱۹۹۵ هنوز ۳۴،۰ درصد بود). (۳۴) البته درست است که در این میان سرمایه گذاری های خصوصی کشورهای مرفه دیگر از کمک های دولتی این کشورها فراتر رفته است، لیکن تنها معدودی از مناطق جهان از این سرمایه گذاری ها بهره می برند. سود آوری مورد انتظار سرمایه گذاران "به خاطر ریسکشان" غالباً بیش از سی درصد است. مثلاً در پروژه های لوله کشی هندوستان و اندونزی. (۳۵).
قرضه های کشورهای درحال رشد با وجود قول های سوگند گونه ی دولت های شمالی مبنی بر چشم پوشی از بخش قابل ملاحظه ای از طلب های خویش، در مجموع دائماً افزایش می یابند. در سال ۱۹۹۶ بدهکاری کشورهای درحال رشد به ۹۴،۱ میلیارد دلار یعنی دو برابر مقدار ده سال پیش خود رسید. (۳۶)

محمد سید احمد نویسنده ی مصری به درستی می گوید: "دیگر همه چیز تمام شده است. گفتگوهای شمال و جنوب چنان مرده اند که درگیری های شرق و غرب. ایده ی رشد مرده است. دیگر زبان مشترکی وجود ندارد. دیگر حتی اصطلاح واحد مشترکی برای مشکلات وجود ندارد. جنوب، شمال، دنیای سوم، آزاد نمودن، پیشرفت همه و همه دیگر اصطلاحاتی بی مفهوم می باشند." (۳۷)

در اروپا و آمریکا به تدریج نعمه های ناموزونی مبنی بر اینکه خود ما مدت هاست که به کمک نیازمند شده ایم، بلندتر می گردند. حتی در شهرهای در حال ترقی نیز میلیون رای دهنده خود را مغبون شدگان دوران جدید می دانند. ترس فلج کننده از بیکار شدن، ترس از ترقی نکردن و ترس از آینده ی کودکان در این به فکر فرو رفتگان یک بد بینی جدید بوجود می آورد. آیا رفاه تاکنون بدیهی اقشار میانی جوامع غربی از دید تاریخی فقط به عنوان یک "کا. د. و." دیگر تجسم نخواهد یافت. یعنی همان فروشگاه بزرگ و لوکس برلن شرقی که با سوبسیدهای دولتی در میان کشورهای کمونیستی اروپای شرقی تأثیرات چشمگیری بجای می نهاد، لیکن با وجود تمام تبلیغات، در مقایسه با استانداردهای زندگی اروپای غربی بهیچوجه شاخص ارزشی نبود؟

از آنجا که جامعه از لحاظ اقتصادی باز هم شکاف بیشتری می یابد، انسان های نامطمئن شده نجات خویش را در کناره گیری و جدایی هرچه بیشتر می جویند. در سال های گذشته یک دوجین کشور جدید التاسیس می باید بر روی نقشه ی جهان ثبت می گردیدند. در بازی های المپیک آتلانتا تیم های ۱۹۷ کشور جهان در استودیوم رژه رفتند. حتی ایتالیایی ها و سوئدی ها نیز برای دستیابی به هویت مستقل خویش مبارزه می کنند و اتحاد ملیشان به مخاطره افتاده است. پنجاه سال بعد از تشکیل "جمهوری ایتالیا" بیش از پنجاه درصد شهروندان مقیم ایالات واقع در حفاصل و نئیمیگلیا و تریست از جنبش اعتراضی شمال طرفداری می نمایند. جنبشی که رهبرش یعنی اومبرتو بوسی از مردم خواسته بود ایستگاه های رادیو-تلویزیون ملی "ا. ا. ای." را منفجر نمایند. بوسی حتی روز پانزدهم سپتامبر ۱۹۹۶ را به عنوان روز جدایی از ایتالیا اعلام نمود. در مناطق دیگر جهان نیز کشورهای درحال ترقی از هم پاشیده می شوند. مثلاً کشورهای توریستی تا کنون صلح جوی سان کیتز و نویس واقع در دریای کارائیب می خواهند فدراسیونشان را از بین ببرند. (۳۸)

کانادا و بلژیک در اثر درگیری های گروه های زبانی خویش فلج گردیده اند. در ایالات متحده ی آمریکا که مهاجرین هزارگونه اش اینهمه وقت یک زبان ملی مشترک را قبول نموده بودند، میلیون ها تن از بازماندگان نسل های دوم و سوم مهاجرین هیسپینس هنوز هم از قبول زبان انگلیسی سرباز می زنند. قبیله گرایی در همه جا قوی می شود. در بسیاری مناطق خطر بازگشت به یک ناسیونالیسم و یا شونیسم قهر آمیز منطقه ای افزایش می یابد.

برعکس جنگ‌های سنتی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، دیگر اغلب جنگ‌ها نه میان کشورها، بلکه در درون آن‌ها صورت می‌گیرد. در سال ۱۹۹۵ فقط دو جنگ از ۵۰ جنگ جاری در جهان به شکل قدیم بودند. یکی جنگ میان پرو و اکوادور و دیگری میان اسرائیل و لبنان. لیکن درگیری‌های جدید در چهارچوب مرزهای ملی یک کشور به ندرت توجه افکار عمومی جهان را به خود جلب می‌کنند. مثلاً در آفریقای جنوبی در طول سال بعد از پایان حکومت نژاد پرستی هفده هزار انسان یعنی بیشتر از کل قربانیان ۱۶ سال جنگ داخلی، کشته شدند. (۳۹)

جامعه‌ی جهانی با میکانیزم‌های شوم دفع‌کننده‌ی در مقابل تراژدی‌ی اوج‌گیرنده‌ی سیاست آمریکا از خود واکنش نشان می‌دهد. از بیست و یک شعبه‌ی خارجی نهادهای ویژه‌ی کمک‌های خارجی آمریکا که قرار است در سال ۱۹۹۹ تعطیل گردند، ۹ شعبه در قاره‌ی آفریقا قرار دارند که بسیاری از آگاهان سیاسی آن‌ها را دیگر از دست رفته تلقی می‌نمایند. روبرت د کاپلان متخصص آمریکایی امور جهان سوم می‌گوید: "با این حال قاره‌ی آفریقا برای سیاست آینده‌ی جهان شاید به همان اندازه مهم باشد که کشورهای منطقه‌ی بالکان در صد سال پیش یعنی قبل از دو جنگ بالکان و جنگ جهانی اول، برای اروپا مهم بودند. درست به دلیل اینکه بخش بزرگی از آفریقا در لب پرتگاه قرار گرفته است، از هم اکنون معلوم می‌گردد که مزه‌ی جنگ‌های ناشی از ملی‌گرایی و اعتقادات مذهبی در چند دهه‌ی آینده چگونه خواهد بود." (۴۰)

شهرهای واقع در حد فاصل سیرالئون و کامرون و بیش از همه شهرهای فریداون و آبیجان و لاگوس در شب خطرناکترین شهرهای جهانند. در پایتخت سواحل عاج ده درصد جمعیت به بیماری ایدز مبتلا می‌باشند. کاپلان در این مورد می‌گوید: "در هیچ کجای کره‌ی زمین محلی نیست که جغرافیای سیاسی به اندازه‌ی آفریقای غربی چنین گمراه‌کننده و کاذب باشد. در کنار رواندا، بروندي، زائیر و مالاوی کشورهای دیگر آفریقا نیز گرفتار جنگ‌های قبیله‌ی و داخلی خواهند گردید."

از آنجا که ۹۵ درصد از رشد جمعیت زمین در فقیرترین کشورهای جهان متمرکز است، دیگر سؤال این نیست که آیا جنگ‌هایی به وقوع خواهند پیوست یا نه، بلکه تنها سؤال این است که این جنگ‌ها چه نوع جنگ‌هایی خواهند بود و چه کسی بر علیه‌ی چه کسی خواهد جنگید؟ باز دهی اقتصادی ۱۷ کشور از ۲۲ کشور عربی در سال ۱۹۹۴ تنزل یافته است. اما در بسیاری از این کشورها جمعیت در دو دهه‌ی آینده باز هم دو برابر خواهد شد. به زودی مناطق مختلفی از آسیای مرکزی تا عربستان سعودی و اتیوپی و مصر با کمبود آب روبرو خواهند گردید. کاپلان از این مسئله نتیجه می‌گیرد که در چنین شرایطی: "اسلام درست به خاطر ماهیت رزمجویانه‌اش برای استعمار شوندگان جذابیت پیدا می‌کند. این مذهب که از همه‌ی مذاهب دیگر جهان سریعتر رشد می‌کند، تنها مذهبی است که آماده‌ی نبرد است." بدینوسیله انشعاب‌گرایان و متعصبان مذهبی از مراکش تا الجزایر و هندوستان و اندونزی هرچه بیشتر طرفدار پیدا می‌نمایند.

در سال ۱۹۹۳ ساموئل ب هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد با مقاله‌ی تحت عنوان "تصادم تمدن‌ها" در نشریه‌ی معروف فورایگن آفایری که نشریه‌ی مورد علاقه‌ی روشنفکران دست‌اندر کار سیاست خارجی است، نظر‌ها را به خصوص در کشورهای صنعتی غرب به خود جلب نمود. از نظر هانتینگتون درگیری‌های آینده‌ی جهان نقش اصلی را نه چون در جنگ سرد، دیدگاه‌های اجتماعی و نظام‌های سیاسی، بلکه دیدگاه‌های مذهبی و فرهنگی تمدن‌های مختلف بازی خواهند نمود. ترس‌های قدیمی مبنی بر اینکه اروپا هر قرن یکبار مورد هجوم هونن‌ها و ترک‌ها و روس‌ها قرار می‌گیرد، تصدیق

خوش آیندی در نزد هانتینگتون می یابند. اما آیا این ترس ها محق اند؟ آیا غرب دمکراتیک روزی با بقیه ی جهان یعنی با اتحادیه ای از ظالمین و تکنوکرات هایی چون صدام حسین و آیت الله خمینی و شاید هم با تقلیل دهندگان دستمزدها برخورد خواهد کرد؟

به این امر باید شدیداً تردید نمود. بویژه از آنرو که اولا دنیای جدید و بی در و دروازه ی شهرهای سخت متحد شده ی کشورهای تاکنون مرفه ، شبکه های اجتماعی خویش را با سرعت متحیر کننده ای پاره پاره می نمایند و به این طریق باعث تشنج هایی سیاسی در غرب می گردند. ثانیاً فرهنگ واحد جهان فراگیری ، زبندگان ملت ها را به هم پیوند می دهد. ثالثاً آسیای رو به ترقی همه چیز هست جز ساختاری همگون. حتی کشور چین را نیز از هم پاشیده شدن و تکه تکه شدن تهدید می نماید. تیموتی ویرت اولین سخنگوی دولت آمریکا برای مسائل جهان فراگیر و از نزدیکان بیل کلینگتون معتقد است: "چین با سر به سوی دیوار می رود. از هم پاشیده شدن چین به زودی می تواند تمامی موضوعات دیگر را تحت الشعاع خود قرار دهد." (۴۳)

دهقانان چین از زندگی فقیرانه شان جان به لب گردیده اند. حتی تا بیست سال پیش نیز برای آن ها این امکان وجود نداشت که از طریق رادیوهای تحت کنترل دولت از زندگی نسبتاً خوب شهرنشینان با خبر گردند. اگر هم کسی از زندگی شهرنشینان برایشان تعریف می کرد و آن ها قصد کوچ کردن به شهر را می کردند، از طرف پاسگاه های فراوان پلیس واقع در طول جاده های شهرها فوراً متوقف می گردیدند. اما اکنون مرتباً به لشکر از ریشه کنده شدگانی می پیوندند که در تلاش معاش به ساکنین فقیر آبادها افزوده می گردند. فقیر آبادهایی که دیگر کنترل حزب کمونیست و یا کمیته های محله ها در آن ها بی اثر است. این توده ی عظیم مهاجر خانه به دوش که مرز صد میلیون را پشت سر نهاده است ، این واقعیت را برای هر کسی قابل لمس می نماید که چه بار عظیمی بر روی دوش پرجمعیت ترین کشور جهان سنگینی می کند. (۴۴)

هندوستان نیز که تا پایان این قرن دومین کشور جهان با جمعیتی بیش از یک میلیارد نفر خواهد بود، گرفتار فشارهای روانی روزافزونی می گردد. بمبئی و دهلی نو به تدریج جای مکزیکو و سائوپاولو را به عنوان وحشتناک ترین شهرهای جهان می گیرند. اکنون هر یک از این دو شهر غول آسا بیش از ده میلیون سکنه دارند و در کمتر از ۲۰ سال جمعیتشان به دو برابر مقدار کنونی افزایش خواهد یافت. به زودی کراچی نیز که تا کنون کمتر مورد توجه بوده است ، انظار مردم جهان را به سوی خویش جلب خواهد کرد. تا سال ۲۰۱۵ جمعیت ده میلیونی این شهر دوبرابر خواهد گردید. (۴۵)

اداره کنندگان دهلی نو اغلب می باید از روی تصاویر ماهواره ای روشن نمایند که شهرشان از کدام جهت باز گسترش یافته است. گسترشی بدون برنامه ، بدون کنترل و غیر مجاز. در طول روز خیابان های این شهر به تونل های پر دودی به عرض ۳ و ارتفاع ۱۰۰ متر بدل می گردند. تمامی شهر غرق در دود ناشی از رفت و آمد موتورسه چرخه های ارزان و پر سروصدای "پوت-پوتز" می باشد. یک سوم تمام کودکان شهر مبتلا به برونشیت هستند و داروهای رایج در بازار به سختی قادرند دردهای آن ها را تسکین دهند. در این شهر سالیانه ۲۲۰۰ نفر جان خود را در سوانحه رانندگی از دست می دهند که به نسبت تعداد اتومبیل موجود، سیزده برابر بیشتر از قربانیان سوانحه رانندگی ایالات متحده است. یکی از وزرای هند دهلی نو را که تا اوایل دهه ی هفتاد به "شهر باغ ها" معروف بود، "سوراخ سیاه محیط زیست آسیا" نامیده است. سوراخی که اصولاً می باید برای انسان ها "غیرقابل زیست" باشد. (۴۶)

در بمبئی که از هنگام بازگشایی اقتصادی هندوستان به قول یکی از کمونیست های این کشور به نام سودهیر مولجی "گرانترین فقیرآباد جهان است." صبح ها از درون تاکسی ها بوی اتاق خواب به مشام می

رسد، زیرا رانندگان آن‌ها به خاطر اینکه مجبور نباشند آخر شب‌ها بیش از یک ساعت برای رسیدن به خانه‌هایشان در راه باشند، درون تاکسی‌هایشان می‌خوابند. روزانه می‌باید ۲۰۰۰ تن اشغال از خیابان‌های این شهر جمع‌آوری گردد. این شهر به صدها هزار مستراح نیاز دارد که شهرداری قادر نیست حتی دوسوم آب مورد نیاز آن‌ها را تامین نماید. (۴۷)

معدالک میلیون‌ها دهقان یا ساکنین شهرهای کوچک بطور چشم‌پسته به این گریزگاه عظیم مهاجرت نمی‌کنند. یک بررسی علمی در مورد دهلی نو نشان می‌دهد که اغلب مهاجرین تنها زمانی تصمیم به اثاب کشتی می‌گیرند که دوستان و یا اقوامشان که در این شهر غول‌آسا زندگی می‌کنند کاری برایشان دست و پا کرده باشند. از این رو نیز غالباً تازه‌واردین وضعیت بهتری دارند تا توده‌های بی‌شمار فقیری که در این شهر متولد گشته‌اند. (۴۸)

خود این مسئله باعث افزایش تنش‌هایی می‌گردد که بنوبه‌ی خود می‌توانند باعث مهاجرت به بیرون از مرزهای کشور گردند.

اینکه حتی ساختار اجتماعی کشورهای هم‌چون چین که با اقتدار اداره می‌شوند تا چه حد شکننده هستند را کلاوس توپنر یکی از وزرای جمهوری فدرال آلمان در یک دیدار رسمی از این کشور درک نمود. توپنر بر حسب وظیفه به لی‌پنگ رئیس‌جمهور چین یاد‌آوری نمود که در جمهوری توده‌ای چین نیز می‌باید به حقوق بشر توجه گردد. قدرتمدار چینی در جواب وی گفت: این حقوق را می‌توان تضمین نمود اما "آیا دولت آلمان نیز حاضر خواهد بود سالانه ۱۵ میلیون چینی را بپذیرد و زندگی‌شان را تامین نماید؟"

این جواب غافل‌کننده، فرستاده‌ی اعزامی دنیای دموکراتیک غرب را خاموش نمود. توپنر در این مورد می‌گوید: "این طعنه‌ی باور نکردنی" وی را خلع سلاح نمود. (۴۹) اما آیا این حرف رهبر کمونیست چین تنها یک طعنه بوده است؟ این گفته در برگزیده‌ی سئوآلی است که بشریت امروزی و بویژه برندگان تکنونی جهان یعنی اروپا و آمریکای شمالی می‌باید از خود بکنند و آن‌اینکه چقدر و یا دقیقتر بگوئیم چه نوع آزادی بر روی کره‌ای که به زودی هشت میلیارد سکنه خواهد داشت، هنوز امکان‌پذیر است؟ قواعد و اشکال اجتماعی لازم برای غلبه بر مشکلات اقتصادی، محیط زیست و تغذیه کدامند. (۵۰)

انگاره‌ی تمدن تکنونی اروپا گرچه خود را به عنوان انگاره‌ی بی‌رقیب، پویا و موفق نشان داده است، لیکن برای آفرینش آینده مناسب نیست. مژده‌ای که هاری ترومن رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۱۹۴۹ می‌داد مبنی بر اینکه "ارتقاء سطح زندگی غرب" از طریق بالا بردن تولید صنعتی "در خدمت مصرف تمامی مردم" کشورهای عقب‌مانده "خواهد بود، تحقق نخواهد یافت. (۵۱)

درست در زمانیکه میلیاردها انسان از بوگوتا تا یاکوتسک در دنیای تصورات خویش شکل تکامل کشورهای صنعتی غرب را سرمشق خود کرده‌اند، عرضه‌کنندگان این راه‌رشد به زیر‌قرار و مدارهای خود می‌زنند. آن‌ها دیگر حتی در کشورهای خویش یعنی ایالات متحده و اروپا نیز قادر نیستند به قول و قرار‌هایشان عمل نمایند و شکاف‌های اجتماعی در حال افزایش را نمی‌توانند مهار نمایند. در چنین وضعی دیگر چه کسی به فکر رشد متناسب با محیط زیست و تقسیم عادلانه‌ی ثروت در دنیای سوم خواهد بود؟ دیگر عقیده‌ی جزمی رشد آمرانه، ماهیت خود را به عنوان سلاح یک دوران سپری‌گشته، هرچه بیشتر آشکار می‌سازد. این سلاح به زرادخانه‌ی جنگ سرد تعلق داشته است و با این منطق‌ها را دیگر به درد موزه‌ها می‌خورد.

شعار جدید این است که هر کس که می تواند خود را نجات دهد. اما چه کسی قادر به نجات خویش است؟ زیرا بر خلاف آنچه که فیلسوف آمریکایی فرانسیس فوکویوما در سال ۱۹۸۹ اعلام نمود، بعد از پیروزی سرمایه داری "پایان تاریخ" فرا نرسیده است، بلکه در حقیقت پایان طرحی فرارسیده است که چنان جسورانه "مدرن" نامیده می شد. نقطه ی عطف زمان هایی که دارای ابعادی جهان فراگیرند آغاز گردیده است، زیرا نه ترقی و رفاه، بلکه ویرانی تدریجی، نابودی زیستی و انحطاط فرهنگی زندگی روزمره ی بشر را هر چه بیشتر رقم می زند.

اگر زبندگان جهان در گردهم آیی سانفرانسیسکو جامعه ای ۲۰ به ۸۰ را برای کشورهای تاکنون مرفه پیش بینی می کنند، این سیستم تقسیم ثروت مدت هاست که در مقیاسی جهانی دیگر جا افتاده است.

آمار واضح اند. لیکن نیروهای آزاد گردیده توسط جهان فراگیری به زودی جلوه ی دیگری به این آمار خواهند داد. یک پنجم از ثروتمندترین مردم تمامی کشورها ۷،۸۴ درصد تولید ناخالص جهان را در تصاحب خویش دارند. وابستگان به این طبقه ۲،۸۴ درصد تجارت جهانی و ۵،۸۵ درصد تمامی پس اندازهای داخلی را به خود اختصاص داده اند. از سال ۱۹۶۰ فاصله ی میان غنی ترین و فقیرترین مردم در بیش از یک پنجم کشورهای جهان دوبرابر گردیده است. این امر قابل اثبات با آمار و ارقام دلیل دیگری برای ورشکستگی و عده ی کمکی های منصفانه به کشورهای در حال رشد است. (۵۲)

اگرچه در حال حاضر نگرانی حفظ محل کار و صلح اجتماعی، علاقه ی به حفظ محیط زیست را تحت الشعاع خویش قرار داده است، لیکن کم گردیدن تئترهای درشت باب روز مطبوعات در مورد آلودگی محیط زیست هرگز به معنی این نیست که گویا وضعیت محیط زیست بهتر شده است. انگاره ی مصرف جهان فراگیر منابع طبیعی، از زمان کنفرانس جنجالی محیط زیست و کمکی به کشورهای در حال رشد در سال ۱۹۹۲ در ریو د ژانیرو، تغییری نکرده است. ۲۰ درصد از ثروتمندترین افراد جهان ۸۵ درصد کل مصرف چوب، ۷۵ درصد تولید فلزات و ۷۰ درصد انرژی جهان را به خود اختصاص داده اند. (۵۳) نتایجی که از این امر گرفته می شوند مبتدل، لیکن سنگدلانه هستند. هیچگاه مجموعه ی افراد جهان قادر نخواهند گشت متفقا از چنین رفاهی برخوردار گردند، زیرا زمین برای بشریت مرزهایی گذاشته است.

گسترش جهانی نیروگاه های برق و موتورهای سوختی تعادل توانایی سیستم زیستی ما را از هم اکنون بطرز بنیادینی برهم زده است. تصمیمات گردهم آیی ریو د ژانیرو تنها چون طنین نی لبک یک دوران کاملاً سپری گشته به گوش می رسد. اجتماع جهانی در حوالی زیباترین متروپل جهان با پر حرفی به یک "تکامل با ثبات"، به یک شیوه ی اقتصادی که باعث گردد محیط زیست بخش های مختلف طبیعت، به وضع بدی به نسل های آینده تحویل داده نشوند، گردن نهاد. از همین رو می باید تا پایان قرن بیستم حداقل در کشورهای صنعتی مقدار گاز کربنیک که وارد جو می شود به سطح سال ۱۹۹۰ باز گردد. آلمان می خواهد تا سال ۲۰۰۵ این مقدار گاز کربنیک را ۲۵ درصد کاهش دهد.

این قول های نوشته شده، پاره کاغذهایی بیش نیستند. به احتمال قوی مقدار مصرف انرژی جهان تا سال ۲۰۲۰ دو برابر خواهد گردید و گازهای گلخانه ای حدود ۴۵ تا ۹۰ درصد افزایش خواهند یافت. (۵۴) اخطارهای پژوهشگران مشهور مسائل آب و هوا که در کمیته ی بین المللی تغییر آب و هوا (ای.پ.سی. سی.) نتایج تحقیقات خویش را رد و بدل می نمایند، سال هاست که ما را بدون هر نتیجه ای از "تأثیرات محسوس انسانی بر آب و هوای جهان" برحذر می دارند. (۵۵)

جابجایی آب و هوایی زمین دیگر قابل جلوگیری نیست ، بلکه حد اکثر می توان آنرا ملایم تر نمود. این جابجایی قربانیان عظیمی خواهد داشت. والتر یاکوبی نماینده ی کنسرن بیمه ی گرلینگ که بزرگترین شرکت بیمه ی صنعتی آلمان می باشد، می گوید: "امروزه برای ما نتایج گرم شدن فراگیر جو زمین یعنی طوفان ها و سیل ها دیگر يك واقعییت قابل لمس است." در سال های دهه ی ۸۰ شرکت های بیمه در سراسر جهان می باید سالیانه برای ۵۰ فاجعه ی طبیعی خساراتی برابر حد اقل بیست میلیون دلار به ازای هر فاجعه می پرداختند. در اواسط دهه ی ۹۰ همه ساله ۱۲۵ فاجعه ی طبیعی بوقوع می پیوندند. تنها يك توفان عظیم در سواحل غربی ایالات متحده و یا شمال اروپا می تواند چند برابر یعنی تا هشتاد میلیارد دلار خسارت را باعث گردد.

(۵۶) روشن است که به همین نسبت هم نرخ بیمه ها بالا می رود. در مناطقی که خطر طغیان رودخانه ها زیاد است ، بستن قراردادهای بیمه برای صاحبان خانه ها مرتباً مشکل تر می گردد. هر يك از کشورها بهایی بی حساب برای فاجعه های طبیعی می پردازند. آسیب پذیری رشد یابنده ی بنگلادش در اثر طوفان باعث گردیده است که سرمایه گذاران خارجی از سرمایه گذاری های قابل ملاحظه ای در این کشور خودداری نمایند. (۵۷)

بالا آمدن سطح آب دریاها دیگر قابل پیش گیری نیست. دوران شهرها هنوز شروع نشده می تواند تا سال ۲۰۵۰ پایانی ناگهانی یابد. زیرا از هر ده شهر انباشته از انسان پنج شهر با جمعیتی بالای ۵۰۰ هزار نفر در مناطق ساحلی قرار دارند. سه چهارم متروپل های جهان جزو چنین شهرهایی می باشند. (۵۸) هستی بمبئی ، بانکوک ، استانبول و نیویورک در خطر است. لیکن بخش کمی از این شهرهای هیولاگونه قادرند همچون هلند سدهایی پرخرج بسازند.

چین نیز می باید از طغیان دریاها بترسد. شانگهای ، هنگ کنگ و يك دوجین دیگر از شهرهای چند میلیونی این کشور در کنار دریاها ی آزاد قرار دارند. لیکن وارثین مائو بگونه ی خاصی به قرن حاضر می نگرند و از آن بسیار آموخته اند و دست آوردهای غرب را با و یا بدون مجوز کپی می کنند. یکی از جهت یابی های اساسی تعیین گشته است. این ملت چند میلیونی خود را آماده ی مارشی طولانی به سوی جامعه ای ماشینی می نماید.

يك محاسبه ی واقع بینانه فقط می تواند چنین باشد: بهتر است هوایی زمین داغ شود تا حالت روانی مردم کشور. در چین اتومبیل قدرت تخدیر کننده ای چون تریاک دارد. اودیل تونالی کارشناس امور نقلیه ی واشنگتن می گوید: "دوچرخه سواری در چین دیگر به عنوان نشانه ای از عقب ماندگی به تمسخر کشیده می شود." در حال حاضر فقط ۸،۱ میلیون اتومبیل در خیابان های چین در حال رفت و آمدند. یعنی ۵ درصد کل اتومبیل های موجود در آلمان.

لیکن در کمتر از پانزده سال می باید این تعداد به ۲۰ میلیون اتومبیل برسد. (۵۹) تولید کنندگان بزرگ بین المللی اتومبیل در تپی همچون تب طلا غرق گردیده اند. فقط کنسرن فولکس واگن در شانگهای انتظار دارد که يك سوم کل اتومبیل های مورد نیاز چین را تامین نماید. جنرال موتور، کریسلر، مرسدس بنز، پژو، سیتروئن ، مزدا، نیسان و کنسرن کره ای دیوو با عقد قراردادهای و ایجاد کارخانه ها در جهش اقتصادی شگرف انگیز چین شرکت می کنند. هندوستان ، اندونزی ، تایلند و کشورهای دیگری نیز به دوران جدید پا می گذارند.

تاکاهیرو فوجی موتو کارشناس صنعت اتومبیل سازی در دانشگاه توکیو پیش بینی می کند که: "بزودی مجموعه ی بازار آسیا با تولید سالیانه ی ۲۰ میلیون اتومبیل به بزرگی مجموعه ی بازارهای اروپا و آمریکای شمالی خواهد بود." (۶۰) آمریکای لاتین و کشورهای گذشته ی بلوک شرق نیز درصد رشد شگرف آوری خواهند داشت. در برزیل در طول سال های دهه ی نود تعداد اتومبیل ها دو برابر خواهد گردید. عبور و مرور وسایل نقلیه در خیابان های مسکو نیز به همین شکل افزایش می یابد. شهروندان

کشورهای گذشته ی بلوک شرق به هیچ چیزی به اندازه ی همسطح گردیدن با همسایگان غربیشان اشتیاق ندارند.

افسون داشتن اتومبیلی شخصی که دیگر در کشورهای غربی رنگ باخته است ، در بازارهای جدید هنوز به قوت خود باقی است. در این کشورها اتومبیل به هیچوجه تنها یک وسیله ی نقلیه نیست ، بلکه قبل از هرچیز سمبلی برای ترقی اجتماعی و نشانه ای اجتناب ناپذیر از ثروت ، قدرت و آزادی فردی است. و بدین طریق کنترل دود آگروز اتومبیل ها در سراسر جهان از دست به در رفته است. در سال ۲۰۲۰ احتمالاً یک میلیارد اتومبیل یعنی دو برابر تعداد اتومبیل های امروز در جهت ایجاد یک سگته ی فراگیر ترافیک ، در حرکت خواهند بود.

آنان که معتقدند رویاها حتی زمانی نیزکه ثابت گردد گمراه کننده اند، بازهم رویا باقی خواهند ماند، با بی اعتنائی به این مسئله برخورد می کنند و بدین ترتیب با موتوریزه کردن بی وقفه و ظاهراً پایدار جهان می خواهند آخرین شکوفائی را باعث گردند. در بعضی کشورها و مناطق تمام کوشش ها برای جلوگیری از گرم گردیدن آب و هوای از طریق صرفه جویی در مصرف انرژی و تقلیل رفت و آمد وسایل نقلیه خنثی می گردند. این واقعیت که کشورهای صنعتی در سال های دهه ی هشتاد بحث در مورد حمل و نقل و بهای سوخت را با قاطعیت پی گیری ننموده و برای مواد سوختی مالیاتی مناسب با محیط زیست وضع نکردند، امروزه به گونه ی تلخی از ما انتقام می گیرد. اکنون دیگر تکامل این مسئله از دستان آن ها خارج گردیده است و تاکنون فقط مناطق پرت افتاده ی تازه وارد به بازار فراگیر از بهای تمسخر آمیز نفت سود برده اند. تا زمانیکه مخارج حفظ محیط زیست نقش مهمی در تولید بازی نکند، تجار چینی می توانند تن ها اسباب بازی های تولیدی خویش را به نیمی از جهان صادر کنند و کالای خود را در بازار مشترک اروپا هنوز هم حتی ارزانتر از محصولات کارخانه های کم دستمزد چک عرضه کنند. چه برسد به کارخانه های بازار مشترک اروپا.

در این میان صنعتی گردیدن کشورهای در حال ترقی با بی اعتنائی هراس آوری به محیط زیست به پیش می رود. شهرهای چین ابر عظیمی از گازهای سمی تولید می کنند که سطح ۱۷۰۰ کیلومتر از اقیانوس کبیر را پوشانیده است. اهالی شانگهای تقریباً هر صبح در زیر لایه ی ضخیمی از دود نارنجی پررنگی از خواب برمی خیزند. (۶۳) در شنگدو دود سفید و سیاه صافی نشده ی هزاران کوره ی آجر و آهک پزی تا فاصله ی چندین کیلومتری شهر به هوا برمی خیزد و هوای این شهر را حتی بدتر از هوای دره ی وحشتناک کاتماندو در نپال ، جایی که هوا مخاط دهان و بینی را مجروح می نماید، نموده است. (۶۴) جان سرجانت آرشیتکت انگلیسی استنباطش را از سفری به کشورهای آسیایی چنین بیان می نماید: "من آینده ی بخش بزرگی از منطقه ی اقیانوس کبیر را دیدم و تا حد مرگ وحشت نمودم. یک چهارم جمعیت زمین سطح زندگی خویش را تغییر می دهد و در این راه بخش مهمی از کره ی زمین را نابود می نماید." (۶۵)

چین در میان جمعی نشسته است که خود در نابودی محیط زیست نقش مهمی بازی نموده است. همه ی ما می دانیم که خود ما هم جزو این جمع هستیم. غالب مردم کشورهای تاکنون مرفه گمان می کنند که گرم گشتن آتمسفر برای آنها چندان خطری را در پیش نخواهد داشت ، لیکن محدود گشتن محیط زیست به ایجاد جامعه ی ۲۰ به ۸۰ کمک خواهد کرد، زیرا در آینده تنها عده ی قلیلی قادر خواهند بود بهای محصولات طبیعی کم و گران را بپردازند و آنکس که این محصولات را در دست خواهد داشت سودهای کلانی خواهد برد.

هنگامیکه پژوهشگران مسائل آب و هوای اطریش پایان صنعت توریستی زمستانی این کشور را پیش بینی می کنند، مردم دهکده ی لث که یکی از مراکز ورزش اسکی در منطقه ی آرلبرگ است می توانند در خفا

شادمانی نمایند. این دهکده که در ارتفاع ۴۵۰ متری سطح دریا قرار دارد می تواند زمانی که دیگر برفی در مناطق کم ارتفاع نیارد، ثروتمند گردد. در چنین حالتی بازی اسکی در کوه های آلپ همچون بازی چوگان در بریتانیا، ورزشی انحصاری می گردد. البته در حال حاضر بار قروض زیادی بر دوش هتل داران این دهکده که با سرمایه گذاری های فراوانی بیش از حد ریسک کرده اند، سنگینی می کند. اما ۱۳۸۰ تن سکنه ی این دهکده با آینده نگری مرزهای زمین های وسیع مورد نیاز خویش را تعیین نموده اند و از ورود تازه واردین جلوگیری می نمایند. فرزندان و نوادگان آنها بیشک از کار و کاسبی با رونقی برخوردار خواهند بود و حتی اگر در اواسط قرن آینده دیگر نتوانند با ماشین های برف سازی پرخرج نیز پیست ها را سفید نمایند، همگی میلیونرهایی خواهند بود که قادرند از سود سرمایه هایشان زندگی کنند و یا آنکه به کسب و کار دیگری بپردازند.

این مثال ممکن است زنده به نظر آید، لیکن شاید بتواند نکات زیادی را روشن نماید. زیرا یکی از دلایلی که باعث گشته است که تشکیل يك جبهه ی وسیع سیاسی برای مبارزه با گرم شدن اتمسفر چنین به کندي پیش رود، آنست که هنوز هم میلیون ها نفر خود را در زمره ی سودبرندگان گرم گردیدن اتمسفر میدانند. از سوی دیگر این اعتقاد نیز نادرست است که هرگونه کوششی بی فایده خواهد بود زیرا فاجعه دیگرگریز ناپذیر گردیده است. گرفتن چنین نتیجه ای تنها به فرار از حل این مشکل کمک می کند و بهانه ای برای بی عملی ما خواهد بود. زیرا منتظر نابودی جهان ماندن بسیار راحت شده است.

لیکن نابودی زمین بمثابه راه حل تمامی کشمکش های بشر، به وقوع نخواهد پیوست. بشر می باید و خواهد توانست مدت زیادی ادامه ی حیات دهد. تنها سئوالی که در ایجا مطرح است چگونگی شکل این ادامه ی حیات است و اینکه چند درصد مرفه و چند درصد در تنگنا خواهند بود. در کشورهای تاکنون صنعتی نیز همین طور. البته به طور حتم همانگونه که تیلو بوده رئیس گرین پیس بین المللی می گوید: «شرونشت زیستی بشر در آسیا رقم خواهد خورد». (۶۷) با این وجود مسئولیت تجدید ساختمان مناسب با محیط زیست جهان در درجه ی اول به عهده ی کسانی خواهد بود که بهشت کالا را از ابتدا خلق نموده و جلوه های آن را چون بت پرستیده اند.

اوریلش فون وایتسکر رئیس مؤسسه ی تحقیقاتی وپرتال می گوید: «معدالك بازگشت به يك مدل اولیه ی رشد اقتصادی- با وجود لزوم چشم پوشی از بسیاری از چیزها- نباید به معنی "بازگشتی ملال انگیز به فقر" باشد، بلکه می تواند به اشکال جدیدی از رفاه منتهی گردد. (۶۸) وی به عنوان رئیس این موسسه ی معتبر بررسی آینده ی جهان، در سال ۱۹۹۵ به همراه کارشناسان آمریکایی ایماری ب لووینز و آل هانتز لووینز پیشنهاد دقیقی را در کتاب "فاکتور ۴ - رفاه دوبرابر با مصرف نصف گشته ی طبیعت" ارائه داد. این کتاب حداقل در آلمان در زمره ی پرفروش ترین کتاب ها بود. (۶۹)

همزمان با آنکه مناطق کلیدی اروپا کاملاً ماشینیزه شده و تمامی خانه ها به تلویزیون مجهز گردیده اند، شهروندان غالباً به فکر فرورفته به تدریج از این نشانه ی دنیای مدرن فاصله می گیرند. از زمانی که زحمت یافتن يك جای پارک اشتیاق به رانندگی را تحت الشعاع قرار داده است، ایده آل های يك جامعه ی ماشینی ایده آل های بیهوده ی یکنواختی گردیده اند. گیر کردن در ترافیک های شدید هم نمی توانند انسان ها را همسان جلوه دهد. در حالیکه در گذشته مالکیت يك دستگاه تلویزیون یا يك اتومبیل شخصی به انسان ها نوعی تشخص اعطا می نمود، امروزه یکی از نشانه های مدرن بودن این است که نه اتومبیل داشت و نه معتاد به تلویزیون بود. هر کس که از لحاظ مادی قادر باشد ترجیح می دهد در يك منطقه ی ساکت و نزدیک به يك پارک درون شهر زندگی کند تا در حومه ی شهر. آنکس که زندگی هیجان انگیزی دارد به راحتی از دنیای رنگین ظاهری تلویزیون چشم می پوشد و نمی خواهد از تي تي تایمنت " چیزی بداند.

البته این گریزهای دستچین شده را نمی توان به عنوان نشانه های از تغییرات اجتماعی آینده تلقی نمود. تغییراتی که در کتاب های چون "مرزهای رشد" نوشته ی دنیس میدوز چاپ ۱۹۷۲ و "راه هایی به سوی تعادل" نوشته ی ال گور معاون رئیس جمهور آمریکا چاپ ۱۹۹۲، پیش بینی شده اند. در بهار سال ۱۹۸۹ برای اولین بار مسائل محیط زیست و فاجعه ی تغییر آب و هوا در دستور کار گرد هم آیی اقتصادی کشورهای (گ۷) یعنی ثروتمندترین هفت کشور جهان قرار گرفت و چنین به نظر می رسید که این نشانه ای از تغییر رویه ی قدرتمندان جهان می باشد. مؤسسه ی تحقیقاتی "ورلد رسورسز" و اشنگتن که یک نهاد اندیشه ساز نزدیک به دولت تلقی می شود در یک موضعگیری جنجال برانگیز می گوید: "سال های دهه ی نود سال هایی بحرانی خواهند بود." (۷۰) توماس لاجوی از موسسه ی تحقیقاتی اسمیت سونیان و اشنگتن در تکمیل این نظر می گوید: "اگر تا قرن آینده صبر کنیم دیگر همه چیز دیر خواهد بود. نبرد تعیین کننده در سال های دهه ی نود یا به پیروزی و یا آنکه به شکست می انجامد." (۷۱)

چند ماه بعد از این گرد هم آیی دیوار برلین فرو ریخت و خوش باوران می پنداشتند که نبرد برای نجات کره ی زمین جای نبرد ایدئولوژی میان شرق و غرب را خواهد گرفت. (۷۲) در ابتدای کار این پندار تا حدودی نیز ممکن می نمود، زیرا به هر جهت جنگ سرد با مخارج و تعصب عظیمی به پیش برده می شد و این ظرفیت ها به یکباره آزاد می شدند. لیکن احساسات ضد کمونیستی با تکیه بر یک غریزه ی چند هزار ساله به سوی یک دشمن خارجی سوق داده شدند. برنارد شنایدر از "گلوب رم" می گوید: "لیکن دشمن امروزی دیگر فاقد چهره است. دشمن خود ما هستیم." (۷۴)

گندم به مثابه قدرتی جهانی

بیشک لستر براون در کنار "گلوب رم" معروفترین هشدار دنده ی تخریب محیط زیست است. امروزه موسسه ی تحقیقاتی "ورلد واچ" که وی آنرا در سال ۱۹۹۴ در شهر و اشنگتن تاسیس نمود، یکی از معتبرترین موسسات تحقیقاتی خصوصی جهان است. گزارشات سالیانه ی این موسسه در مورد "وضعیت جهان" به ۲۷ زبان ترجمه می گردد. مطالعه ی این گزارشات برای سیاستمداران و همچنین دانشجویان هزار کالج و دانشگاه - تنها در آمریکا - وظیفه ای واجب است. (۷۴)

براون مشاوره ی پر طرفدار است و بزرگان جهان از همصحبتی با وی به خود می بالند. از این رو نیز وی می باید حتما در گردهم آیی گورباچف در سانفرانسیسکو حضور می داشت. وی با کفش های کتانی و قدم هایی سبک که یکی از علائم مشخصه ی وی می باشد بر روی فرش های ضخیم راهروهای دراز هتل فرمانت به این طرف و آن طرف می رفت.

این نظاره گر کار جهان در جستجوی دوستان صمیمی خویش "تد و جین" بود. تد تورنر و خانمش جین فوندا بود. پافشاری براون باعث گردیده بود که کنسرن سی.ان.ان. فیلم های مستند ارزنده ای در باره ی محیط زیست تولید کند و باعث شود که در کنفرانس های محیط زیست سازمان ملل متحد در سال های گذشت به عنوان مرکز ثقل موضوعات به نمایش گذاشته شوند. چند دقیقه ی دیگر رهبر سی.ان.ان. می باید جلسه ی زبندگان را افتتاح و به مهمانان خوش آمد بگوید. کسانی چون ریگوبرتا منشو برنده ی

جایزه ی نوبل در این جلسه شرکت می نمودند. بوفه ها را چندین دوجین جعبه های دوکیلوئی خاویار تزئین داده بودند. در آشپزخانه ی مجاور آشپزهای معروف آمریکایی همچون جویسی گولداشتاین مدیره ی رستوران (اسکور_ وان) و یا ولفگانگ پوک صاحب رستوران (اسپاگو) لیست غذاهای رنگارنگ شام را تهیه می کردند.

براون نیز به غذاها علاقه نشان می داد، لیکن به گونه ای کاملاً متفاوت از دیگران. این مرد صاحب نام همچون دانشجوی جوانی که تازه تر فوق لیسانسش مورد قبول قرار گرفته است، شوق زده شده و می گوید: "می دانید که کشور چین برای اولین بار در طول تاریخش در مقیاسی وسیع گندم وارد می کند؟ چه کسی این کشور غول آسا را در آینده تغذیه خواهد نمود؟ این مسئله تأثیرات عظیمی در زندگی همگی ما خواهد داشت." (۷۵)

براون تعریف می کند که چند روز قبل کارشناسان کشاورزی، پژوهشگران امور آب و هوا و متخصصین تشخیص عکس های ماهواره ای در شهر واشنگتن جلسه ای داشته اند. این جلسه در سالنی واقع در یک گوشه ی دنج ساختمان وزارت کشاورزی در پشت درهای بسته و شدیداً محافظت شده تشکیل گردیده بود. تمامی تلفن ها و خطوط کامپیوتری سالن قطع شده بودند. کرکره های پنجره ها پائین کشیده شده بودند تا از هرگونه امکان تماسی از طریق نگاه کردن و یا ایما و اشاره با خارج جلوگیری شود. این گروه کاملاً از دنیای خارج جدا گردیده تمامی شب را به بررسی ارقام ارائه شده از طرف نهادهای مختلف گذرانید. هدف از برگزاری این جلسه که آدم را به یاد جلسات سری سازمان های امنیتی و یا فیلم های مافیایی می انداخت، بررسی سلاحی بود که بیشک در چند سال آینده بدون هرگونه ملاحظه ای می تواند مورد استفاده قرار گیرد. سلاح ذخایر جهانی غلات.

در این میان نهاد آمریکایی (بررسی چشم انداز کشاورزی جهان) چنان مخفیانه به بررسی و پیش بینی مقدار محصولات کشاورزی جهان و درصد مصرف مهمترین انواع غله در پیش از ۱۰۰ کشور می پردازد، که گویی برای آینده تمرین می کند. سری بودن این جلسات در حال حاضر بدین خاطر است که قبل از پایان جلسه از درز کردن اطلاعات مزبور به خارج جلوگیری نماید. زیرا رسیدن قبل از موعد این اطلاعات به دست سفته بازان می تواند از طریق شبکه های کامپیوتری به بازارهای جهان برسد و فوراً سودجویی هایی را سبب گردد که هستی تعداد بیشمار از تولیدکنندگان و تاجران غله را به خطر اندازد. لیکن براون اظهار نگرانی می کند که به زودی این ارقام حتی بعد از اعلام رسمی آن ها باعث کشمکش های سیاسی می گردند. زیرا هر کشوری ناچار است در نبرد تهیه ی مواد غذایی مورد نیاز خویش، از هرگونه مزیت قابل تصویری استفاده نماید. در سال ۱۹۹۵ ذخایر گندم، برنج، ذرت و دیگر انواع غله به پائین ترین مقدار خود در بیست سال گذشته رسیدند. در سال ۱۹۹۶ در سیلوهای جهان تنها مصرف ۴۹ روز غله ی جهان انبار بود. یعنی کمترین مقداری که در تاریخ به ثبت رسیده است. کارشناسان موسسه ی (ورلد واچر) در فرمانت اظهار می دارند که "برای اولین بار در تاریخ بشریت می باید خود را برای تقلیل دائمی و از لحاظ زمانی غیرقابل پیش بینی حد متوسط مواد غذایی سرانه ی جهان آماده نماید." آیا بدین طریق آن نقطه ی عطفی که براون از سال های پیش با اخطارهای دائمی خویش قصد جلوگیری از آن را دارد، رسیده است؟ بسیاری از شواهد موید این امر می باشند. ذخایر ذرت نیز امروزه حتی کمتر از سال ۱۹۷۵ می باشند و دائماً نیز کمتر می گردند. اگر چه "فریادهای اعلام مصیبت" در مورد تغذیه ی جهان، از زمان آموزش های نادرست توماس روبرت مالتوس دیگر از مد افتاده اند، معذالک یک "انقلاب سبز" دیگری با ابعادی وسیعتری از آنچه تا کنون تصور می رفته است لازم است تا بتوان تکامل کنونی را هنوز هم عودت داد. با وجود تکنیک ژنتیک و اصلاح شدید بزر و کود هیچکس و در هیچ کجا انتظار افزایش آن مقدار محصول را که بتواند قیمت ها را پائین نگاه دارد، ندارد. روزنامه ی فرانکفورتر آگماینه که مظنون به مصیبت گویی نمی باشد می نویسد: حتی اگر

مزارعي که در اروپا و آمريکا در سال هاي گذشته تعطيل کريده اند دوباره گشت کردند، باز هم در مقايسه با افزايش جهاني تقاضاي غله فقط "قطره اي بر سنگي داغ خواهد بود" (۷۶)

در عين حال دستبرد به زمين هاي حاصلخيز همچنان ادامه دارد. کشورهاي نظير ژاپن، کره ي جنوبي و تايوان که اولين کشورهاي آسيايي مي باشند که به جرگه ي کشورهاي صنعتي پيوسته اند، از سال هاي دهه ي ۶۰ رويهم رفته ۴۰ درصد مزارع کشاورزي خويش را قرباني ساختن هزاران کارخانه، شهرک و خيابان نموده اند. در اندونزي در حال حاضر تنها در جاوه ساليانه ۲۰ هزار هکتار زمين حاصلخيز نابود مي گردد. مساحتي که قادر است ۳۶۰ هزار نفر از سکنه ي کشور را تغذيه نمايد. در عين حال جمعيت اين کشور تازه ترقي يافته ساليانه ۳ ميليون افزايش مي يابد. چين و هندوستان نيز گرفتار اين وسوسه فريبنده گرديده اند که براي شکوفايي ماشين و صنعت خويش، مزارع کشاورزي را در سطح وسيعي نابود گردانند. البته مساحت زمين هاي باير روي زمين بسيار عظيم است، ليکن اين زمين ها نمي توانند جاي مزارع موجود را پر نمايند. زيرا اين زمين هاي باير يا ديگر بگونه اي غيرقابل جبران تخریب گشته اند يا در مناطق خشک و يا سرد قرار دارند و يا آنکه از لحاظ جغرافيايي طبيعي چنان مي باشند که کشت آنها مقرون به صرفه نيست.

بدین طریق، باوجودیکه بهاي غلات از ماه مه ۱۹۹۵ تا ماه مه ۱۹۹۶ تقريباً ۶۰ درصد افزايش يافته است، تجار غله باز هم در انتظار بالا رفتن قيمت ها هستند. طبق محاسبات تشکيلات اقتصادي سازمان ملل متحد در رم (اف. آ. او.) افزايش تاکنوني بهاي غلات براي کشورهای فقير وارد کننده ي مواد غذايي، سه ميليارد دلار اضافه خرج به همراه داشته است.

لستر براون مي گويد: "هنگامیکه ديگر ناني در ميان سفره نباشد، پويابي سياسي تغيير خواهد نمود." در حال حاضر ساليانه ۲۰۰ ميليون تن غله در جهان صادر مي شود. نيمي از اين مقدار را ايالات متحده صادر مي نمايد. براون تاملاتش را در سانفرانسیسکو چنين به پايان مي رساند: "اين به آن مفهوم است که ايالات متحده در آینده نيز در حوزه ي توليد مواد غذايي مهمترين قدرت جهان خواهد بود. دورنما اين امر آنست که مواد غذايي به عنوان يك ابزار فشار سياسي مورد سو استفاده قرار گيرد." کشور چين طبق برآوردهاي جديد، در سال ۲۰۰۰ حدود ۳۷ ميليون تن گندم وارد خواهد نمود. يعني بيشتري از مقداري که آمريکا در حال حاضر مي تواند به خارج بفروشد.

بدین طریق مفهوم جهان فراگيري آنگونه که ژاک لانگ وزير فرهنگ گذشته ي فرانسه مي گفت فقط شامل حوزه ي سرگرمي هاي "يك امپراتوري فرهنگي آمريکايي" نمي شود. ايالات متحده به مثابه يك "ابرقدرت فرهنگ توده اي" (لانگ) نه فقط سرگرمي ها، بلکه نان را نيز تقسيم خواهد کرد. (۷۸) آيا زمانیکه برژينسکي مشاور امنيت ملي آن زماني ايالات متحده در مقابل لستر براون و ديگران اصطلاح "تي تي تايمنت" را خلق مي کرد، اين فکر را در پس کله ي خويش داشت؟

بشریت عجلتا بدون هرگونه فرياد اعتراض و يا حتي ابتکار عملي از سوي دولت ايالات متحده، از وجود خويش تغذيه مي نمايد. در حالیکه قيمت گندم بالا مي رود، شور گردیدن و تخریب زمين، آلودگي هوا و تابستان هاي گرم، حاصلخيزي زمين هاي مناطق بسياري از جهان را هرچه بيشتري از بين مي برد. پا به پاي زمين، آب و کود هم کمیاب مي شود. براي ما اروپائيان که سال هاست هم پيمان مطمئي براي آمريکاي شمالي مي باشيم، دليلي براي آه و ناله هاي مکاشفه گونه وجود ندارد. در تاريخ نهم دسامبر ۱۹۹۵ خبرخوبي در روزنامه ها درج گرديد. خبريك واقعه ي شگفت آور که با چاپش به صورت گزارشي بي اهميت در ستون اقتصادي عملا مسکوت نهاده شد. روزنامه ي فرانکفورتر آگماينه با لحن خشک چنين نوشت: "کمیسون کشاورزي بازار مشترک اروپا به طور کلي صادرات گندم را از بازار

مشترك ممنوع نموده است تا بدینوسیله از جریان گندم کشورهای بازار مشترك به بازار جهانی جلوگیری نماید." (۷۹)

ممکن است طعنه زنها به تمسخر بگویند که با انتخاب فرانس فیشر به عنوان کمیسار جدید کشاورزی بازار مشترك، باز يك اطریشی نگران وضعیت غذایی قاره ی اروپا است. لیکن حسابگران خونسرد درخواهند یافت که با صدور غلات بالاخره هر چه نبود درآمدهایی به صندوق سوبسیدهای افسانه ای بازار مشترك سرازیر می گردید. تاثیر سیاست جدید گندم را بهر جهت هم طعنه زن ها و هم حسابگران می توانند ببینند. وقتیکه بازار مشترك به صدور اضافه تولید مواد غذایی خویش سوبسید نپردازد، بلکه برعکس از آن مالیات نیز دریافت کند، این مواد گرانتز و در نتیجه در دنیای بزرگ خارج از بازار مشترك، باز هم کمیاب تر می گردند.

"چه کسی دستور آتش را خواهد داد؟"

تاریخ را برای مردم تعریف کرده اند و حالا که دیگر همه از دهقانان کامچاتکا و فویرلند و ماداگاسکار تا تمامی جوانان بیچاره و بیچارگان جوان در همه جا آنرا می شناسند، به یکباره گویا این تاریخ دیگر واقعیت ندارد؟ یعنی دیگر کالیفرنیاها و آلمان ها نباید برای همه باشد؟ شاید حتی بتوان این را گفت. اما آیا می توان گفت که کالیفرنیاها و آلمان ها برای هیچکس خارج از بازار مشترك اروپا و ژاپن و کشوری که گویا "نظر کرده ی خداوند است." یعنی ایالات متحده ی آمریکا؟

هرگز نباید باشد؟

یکسان گردیدگی جهان فراگیر اثر خود را نشان می دهد. در هر جایی که تصاویر تلویزیونی و یا توریست ها نشانه ای مستند از سطح زندگی کشورهای تا کنون صنعتی ارائه می دهند و مردم می بینند که سرزمین خودشان جز فقر چیزی برای عرضه کردن ندارد، جوانان نسل تشنه ی زندگی خود را برای مهاجرت به سرزمین های موعود آماده می نمایند. تقریباً تا يك قرن پیش اروپا جمعیت اضافی چشمگیر و ارتش بیچارگانش را به قاره های دیگر گسیل می داد. فقط از بریتانیا ۱۸ میلیون مهاجر یعنی ۶ برابر جمعیت لندن بزرگترین شهر آن زمان جهان، به کشورهای دیگر هجوم بردند. (۸۰) امروزه نیز بار دیگر فقر در این جزیره و دیگر کشورهای بازار مشترك رشد می نماید. زمان مهاجرتی نو آغاز گردیده است. اما مهاجرت به کجا؟

لیکن به جای این، انسان هایی با زندگی بسیار بدتری از طریق رودخانه ی ریوگراندا به ایالات متحده و از طریق دریای مدیترانه به اروپای درگیر بیکاری هجوم می آورند. حتی در سال ۱۹۷۰ بیست درصد نیروی کارآمد الجزایر مهاجرت نموده بود. به همین ترتیب ۱۲ درصد مراکشی ها و ۱۰ درصد تونسی ها.

(۸۱) مدت هاست که بازار مشترك با خودداري نمودن از صدور ويزا و اجازه ي کار درهاي حصار خویش را بسته است ، لیکن این درها قابل قفل کردن نمی باشند. زیرا خندق اطراف آن بسیار باریک است. حتی با يك بلم و یا يك بادبان دست دوز می توان عرض تنگه ي گيبرالتار، این مرز میان فقر و ثروت را در زمان کوتاهی طی نمود. رؤساي دولت هاي بازار مشترك اروپا مدت هاست که مرزبانان خود را مجهز نموده اند. برتراند شنايدر از "گلوپ رم " می گوید: "میلیون ها نفر خواهند آمد، چه کسی براي جلوگیری از آمدن این انسان ها دستور آتش را خواهد داد؟" (۸۲)

ادامه دارد

socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com